



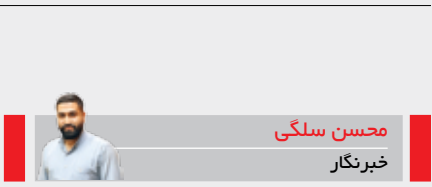
شهادت‌نامه



جعفر علیان‌نژادی خبرنگار

در این سال‌ها معلوم شده، «از چیزی نمی‌ترسیدم»، قوی‌ترین روایت تک‌خطی‌ای است که حاج‌قاسم سلیمانی از خود به جا گذاشته است. این جمله که در عین حال می‌تواند مهم‌ترین وصف قهرمانی یک قهرمان ملی باشد، اشاره به حقیقتی پابرجا و زائل‌نشدنی دارد. اینکه سازه شجاعت جمعی با قهرمان قوام می‌یابد و دوام این سازه به هستی‌نمادین همین قهرمان گره خورده است. بنابراین می‌توان در کنار حقیقت حیات شهید پس از مرگ جسمانی او، از نوعی هستی‌نمادین حرف زد که نمی‌گذارد یاد او از خاطره جمعی مردم محو و مشمول مرور زمان شود. چه بسا فاضلی زمانی، شدت آن هستی‌نمادین را بیشتر کرده و جلوه‌های اساطیری به او ببخشد. مردم مراقبان اصلی این هستی‌نمادین هستند و آثار وجودی این قهرمان و انرژی پایان‌ناپذیر او را امتداد می‌دهند. مردم ایران شانس معاصر با واقعی‌ترین قهرمان زمانه‌شان را ارج نهاده و این هستی‌نمادین را مایه اصلی سازه شجاعت ملی در بحران‌های زمانه می‌دانند.

مهم آن است که این قهرمان به کار مردم می‌آید و قاب عکسکی روی دیوار یا داستانی بین خطوط متون مکتوب نیست؛ قسه‌ای کوتاه برای آموختن یا الگویی تنها برای شبیه شدن نیست. قهرمان زنده است، چون مردم به قهرمان نیاز دارند و انحطاط دهشتناک ترس و افسونگر یأس را با او سپری می‌کنند و تاب می‌آورند. اما



محسن سلگی

خبرنگار

در نظریه‌های علوم اجتماعی پیرامون «ساختار - کارگزار» یا «ساختار - عاملیت» (agency-Structure) به طور کلی شاهد ۳ جریان هستیم. جریان اول مانند اراده‌گرایان و طرفداران نظریه انتخاب عقلایی (نظریه لیبرال) بر اولویت کارگزار و برتری نقش اراده فردی تأکید می‌کند. در مقابل این جریان، جریان ساختارگرا و پس‌اساختار‌گرا نقش افراد را یا نادیده گرفته یا تقلیل داده و کم‌رنگ جلوه می‌دهد.

جریان سوم اما در میان ۲ جریان پیش‌گفته ایستاده و مباحثی همچون ساختاریایی (انتونی گینز) را طرح کرده است؛ نظریه‌ای که ساختار و کارگزار را همچون ۲ روی یک سکه می‌داند. همچنین رئالیسم انتقادی و مباحثی چون ساخت اجتماعی واقعیت کوشیده‌اند راه سومی را برگزینند.

انتقاد عمده‌ای که بر جریان اول یعنی کارگزارگرایان می‌توان وارد کرد آن است که نقش ساختار را نادیده گرفته و زمینه نوعی ولنتاریسم و اراده‌گرایی خام را فراهم می‌آورند که فرد را به تفرد و انزوا می‌کشاند یا حتی در برابر جامعه قرار می‌دهد و نوعی وندالیسم را ممکن می‌کند.

بر ساختارگرایی هم به دلیل نادیده گرفتن نقش فرد و درغلتیدن در جبرگرایی نقدهای کثیری انجام شده است. با این توضیح مقدماتی، سراغ موضع انقلاب اسلامی و رهبران آن خواهیم رفت. امام خمینی(ره) و رهبر حکیم متداول انقلاب اسلامی از آغاز نهضت انقلاب و قبل از پیروزی گذشتند که از راه سوم غربی هم متفاوت‌تر و کامل‌تر بود. همچنان که آنها مروج نوعی از جامعه‌گرایی بودند که نه تنها ضد اراده فردی و آزادی اراده نبود، که تعالی‌بخش ای بود؛ تا حدی که فرد تنها و صرفا در جمع می‌تواند به منحصربه‌فرد تبدیل شود. به بیان دیگر، در اسلام انقلابی کمالاتی برای فرد وجود دارد که جز با قرار گرفتن در متن جمع، دست‌یافتنی نیست.

از نظر امام راحل انسانی که زندگی انفرادی برگزیند و



شهیدسلیمانی چگونه شجاعت جمعی را قوام داد؟

حاج‌قاسم و سازه شجاعت ملی

شجاعت به عنوان قوی‌ترین وجه ایمانی حاضرشده نزد حاج‌قاسم، چه ویژگی‌هایی داشت که آثار وجودی‌اش اینچنین پایدار و ماندگار و مردمی است. حاج‌قاسم چگونه سازه شجاعت جمعی یا ملی را قوام داد و پس از شهادت تقویت کرد. در سطور ذیل به برخی از این وجوه می‌پردازیم.

اول – شجاعت و خرد: بر کسی پوشیده نیست که حاج‌قاسم به معنای واقعی کلمه، ردای خردورزی را بر تن شجاعت پوشاند. نمونه حاج‌قاسم بخوبی نشان می‌دهد تقابل با دشمن بیش از هر چیز به عقلانیت انقلابی بستگی دارد، نه تهور و خودسری. عقلانیتی که حاصل خوب دیدن صحنه نزاع و نبرد است، نه خوش‌بینی یا بدبینی؛ خردی که برای او مشخص می‌کرد دشمن اصلی که بوده و دشمن بدلی کیست. او داعش را طرح دشمن می‌دانست نه دشمن اصلی. او می‌فهمید باید طرح دشمن را به هم بزند و هل من مبارز را نثار دشمن واقعی یعنی آمریکا و رئیس‌جمهوری قماربازش ترامپ کند. شجاعت میدانی او حاصل تحلیل شجاعانه میدان بود، داعش را در حدی نمی‌دانست که برایش لباس رزم بپوشد، می‌دانست کجا فرود آمده و کجا فرمان رزم بدهد. همین شجاعت خردمندانه است که ربغ او را دل داعشی‌ها و دیگر گروه‌های متجاوز منطقهای انداخته بود. شیوه چشم حاج‌قاسم، در دل دشمنان ترس و دل دوستان شجاعت می‌کاشت.

دوم – شجاعت و فاعلیت: انفعال جمعی، حاصل عملیات روانی دشمن یا همان چیزی است که به بیان

دقیق رهبر انقلاب بزرگنمایی اوست. داعش با رسانه خشونت، دل‌های مردم جبهه مقابل خود در سوریه و عراق را می‌لرزاند.

ترس در مردم و یأس در قوای نظامی آنها حاصل این پروپاگاندا بود. این وضعیت نوعی حس عمومی بی‌ارادگی و تسلیم‌شدگی قبیل از درگیری ایجاد و کار داعش را برای تصرف سرزمین‌ها راحت می‌کرد. جنس شجاعت حاج‌قاسم تقابل فعالاته با این شیوه از خشونت و کشتار وحشیانه بود. در برابر داعش هیچ انفعالی حتی تاکتیکی، وارد نبود. تقابل آنان از جنس یکشدید یا کشته شوید بود. عقب‌نشینی در برابر این شیوه از جنگیدن، شبیه نوعی خودکشی است. حاج‌قاسم با ترکیبی از سیاست تحقیر داعش و فرماندهی شجاعانه میدان، اثر عملیات روانی آنان را خنثی کرده و در میدان آنان را سرکوب می‌کرد. با اینکه خشکاندن ریشه داعش به همین آسانی ذکر شده در این نوشتار نبود اما سرنوشت جنگ نشان داد چرا باید در برابر چنین خطراتی، فعالاته ایستاد و لحظه‌ای سسپهید نکرد. حاج‌قاسم با چنین فهی از صحنه، میدان را تابع انفعال دیپلماتیک دولت یازدهم و دوازدهم نکرد و فعالاته ایستاد تا آن واقعیت جعلی به مرزهای سرزمینی ما نزدیک نشود.

سوم – شجاعت و امید: انگیزه بالا و اراده به حرکت قوی علیه واقعیت‌های منفی، از نشانه‌های بارز امیدواری است. بین شجاعت و امید از این نظر نسبت معناداری وجود دارد. شجاعت صفت وجودی کسی است که حرکت قوی علیه واقعیت‌های منفی دارد.

ساختار و عاملیت در فهم کنش شهید سلیمانی

نمی‌تواند توضیحی برای یک سیستم قهرمان پرور ارائه دهد.

اما جامعه ایرانی پس از انقلاب اسلامی یک جامعه قهرمان پرور بوده است و هر بار قهرمانی تازه برای آن معنافرینی و بازتولید امید کرده است.

سردار شهید سپهبد قاسم سلیمانی یکی از این قهرمانان است که دشمنان انقلاب اسلامی کوشیدند القا کنند پس از او نظام و رهبری تنها شده‌اند و ۵ سال اخیر بر اثر نبود سردار سلیمانی سخت‌ترین سال‌های رهبری بوده است (برنامه سیاست با مراد ویسی، ایران اینترنشنال، شهنه ۱۱ دی ۱۴۰۳، ۳۰ دقیقه بامداد). همچنین سقوط اسد در سوریه را به نبود آن شهید و اهدافم نسبت می‌دهند. البته این تلقی نه‌تنها در میان ضدانقلاب که در میان برخی مردم و دلسوزان کشور هم مشاهده می‌شود.

در مواجهه با شهادت حاج‌قاسم سلیمانی شاهد آن بودیم که ایران به جای واکنش کارگزارمحور آمریکا و دونالد ترامپ در قتل آن شهید و همراهان‌شان، اقدامی ساختارمحور از شکایت حقوقی تا تلاش برای اخراج آمریکا از منطقه –که تا حد زیادی موفق بوده است – را در دستور قرار داد.

در برابر اراده‌گرایی ولنتاریستی ترامپ که دست بر قضا با کلی‌ترین ساختار بین‌المللی یعنی سازمان ملل هم در تضاد است (بنیامین نتانیاهو نیز چنین است)، ایران همواره ضمن احترام به سازمان مورد وفاق ملت‌ها یعنی سازمان ملل، در برابر فردگرایی و تکروی و خودخواهی دولت آمریکا و رژیم غاصب که سعی دارند فردیت خود را در مقام کل نشانده و تمام ملل و دولت را نفی کرده یا سعی کنند در دل خود جذب و هضم کنند، ایستاده است و توانسته نهاد مقاومت را درست در مقابل آن تک‌سالاری و خودمحوری غربی بدل به یک ساختار قهرمان و قهرمان‌ساز کند که نه تنها با شهادت سیدحسن نصرالله و شهادت یحیی سنوار متوقف نمی‌شود، بلکه حتی ارتقا و تعالی می‌یابد. قهرمان شدن کسی چون سنوار و بدل شدن او به رویا و آرمان بسیاری از جوانان حتی در غرب، یک نمونه عیان از سیستم قهرمان‌سازی است که قهرمان را بدل به نهاد و سیستم می‌کند اما در عین حال محدود به افراد و قهرمانان خود نیست، چرا که همان سیستم قهرمان یا روح عمومی و جمعی مقاومت است که قهرمان نهایی و غایی است. این روح همان چیزی



حاج‌قاسم قهرمان سفر زندگی

صادق ابوتراب

خبرنگار

نظریه سفر قهرمان «جوزف کمپل» در کتاب قهرمان هزار چهره، یکی از الگوهای اصلی روایتگری قهرمان نزد رابولان و قصه‌نویسان است. در این نظریه ادعا شده یک الگوی شایع و تکراری درباره قهرمان شدن وجود دارد که همه قهرمانان بزرگ و کوچک، اسطوره‌ای و واقعی، فرایشری و معمولی و تاریخی و کنونی، آن را از سر گذرانده‌اند. این الگو شامل ۳ مرحله اصلی و چند تجربه فرعی ذیل آن است

۱- عزیمت: در این مرحله قهرمان از دنیای معمولی و آشنای خود بیرون آمده و سفری را آغاز می‌کند که او را وارد هالهای از ناشناخته‌ها می‌کند. قهرمان تا قبل از لحظه عزیمت با ۴ تجربه مهم روبه‌رو می‌شود. الف. دعوت و فراخوانده شدن: قهرمان یا یک چالش یا دعوت برای ورود به دنیای جدید روبه‌رو می‌شود. ب. رد فراخوان یا دعوت: در ابتدا ممکن است قهرمان این دعوت یا فراخوان را به دلیل ترس یا تردید رد کند. پ. کمک راهنما یا مرشد: قهرمان معمولا توسط فردی دانا یا یک مرشد راهنمایی شده و به تصمیم می‌رسد. د آستانگی: قهرمان وارد دنیای ناشناخته‌شده و ماجراجویی او آغاز می‌شود.

۲- آزمون یا امتحان: بعد از تصمیم و ورود قهرمان به ماجرا، او با امتحانات متعدد آزمونده می‌شود. در این مرحله نیز تجارب فرعی پیش راه او قرار دارد.

الف. مواجهه با آزمون‌های مسیسر: قهرمان با تجربه این آزمون‌ها، در مسیر رشد قرار می‌گیرد.

ب. دیدار با یک نیروی قوی یا شخصیت مهم: قهرمان ممکن است به یک نیروی الهیابمش یا شخصیت مهم برخورد کند که به او در ادامه مسیر کمک کند.

پ. آزمون سخت نهایی: قهرمان با سخت‌ترین و وحشتناک‌ترین لحظات و اُنات مقابل با دشمن مواجه می‌شود.

ت. پاداش: پس از مواجهه با چالش نهایی و فائق آمدن بر آن، قهرمان پاداش یا توانایی خاصی دریافت می‌کند که می‌تواند دانشی عمیق یا چیزی بارزش باشد.

۳- بازگشت: قهرمان پس از کسب موفقیت و تجربه تغییر خود، به دنیای عادی بازمی‌گردد، اما خود او دیدگاهش نسبت به جهان دگرگون شده است. قهرمان در این مرحله نیز تجارب متفاوتی را خلق می‌کند.

الف. بازگشت: قهرمان دستاوردهای سفر خود را به جهانی عادی می‌آورد.

ب. بد، بازگشت: ممکن است تغییرات قهرمان انقدر زیاد بوده باشد که وی میلی به بازگشت نداشته باشد.

پ. ایستاد ۲ جهان: قهرمان ممکن است به حالتی برسد که بتواند هم در جهان عادی و هم در جهان اسطوره‌ای فعالیت کند.

ت. هدیه نهایی: دانشی که قهرمان کسب کرده، می‌تواند برای خود او و دیگران مایه خیر و برکت باشد.

از نظر کمپل، ساختار این الگو به نحوی ریشه در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها دارند و در واقع می‌تواند نمادی از روند رشد و تحول ذهنی و روحی انسان باشد. قهرمان اما می‌تواند خصلت متمایزی داشته باشد و آن نمایندگی حداکثری این میل ناخودآگاه جمعی به موفقیت و پیروزی است که امید این جماعت را با به انجام رساندن موفق یک

اموریت یا رقم زدن یک تحول بزرگ صدمبرابر کند. اهمیت نظریه سفر قهرمان کمپل در همین مساله است؛ اینکه سفر قهرمانی سرگذشت همه انسان‌ها چه قهرمانان اسطوره‌ای و چه قهرمانان زندگی معمولی باشد. با این حال جامعه‌وملّتی که قهرمان پرور باشد و قهرمانان اسطوره‌ای یا استثنایی‌اش فقط محدود به چند الگوی محدود نشود، میل به سفر قهرمانی را درون مردم خود گسترده کرده و توسعه می‌دهد. مهم آن است که در روایت قهرمانی، سفر قهرمان بیشتر برجسته شود. رمز دسترس‌پذیر کردن و دست‌یافتنی شدن قهرمان استثنایی همین است، اینکه راه قهرمانی، ورود به سفر قهرمانی است. یعنی زندگی را سفر دانستن؛ سفری که ۳ مرحله دارد. باید اول عازم سفر زندگی شد، به فراخوان زندگی لبیک گفت و باقی مراحل را نیز به همین منوال طی کرد. شاید این اشاره سراط که در آن گفته بود: زندگی نیازمنده (نسنجیده) ارزش نداشتن ندارد، دعوتی برای ورود به سفر زندگی یا سفر دانستن آن باشد.

داستان قهرمانی حاج‌قاسم نیز با پاسخ مثبت دادن به چنین فراخوانی شروع شد. حاج‌قاسم قهرمان سفر زندگی بود و اراده به حیات را در قوی‌ترین شکل خود یعنی پیروزی در برابر ضدقهرمان مرگ‌افزین، به نمایش گذاشت. سفر او به دنیای ناشناخته و پرماجرایی بیرون از خاک ایران با نابودی ضدقهرمانی هم‌راه شد که اراده کرده بود سفر معکوسی را علیه زندگی رقم بزند. فراخوانی که ضدقهرمان به او لبیک گفته بود انقمام از زندگی بود و به عمل غیراخلاقی و پراگماتیستی برای عبور از آزمون‌های این سفر معکوس دست می‌زد. در مقابل حاج‌قاسم برای احیای زندگی با سلاح اخلاق و آرمان‌های الهی وارد این سفر شد و بر اراده معطوف به مرگ فائق آمد. پاداش این پیروزی، دانش زندگی بود، یعنی همان که نامش مقاومت است. او با چنین دانشی به میان مردم خود در جهان امن ایرانی بازگشت. بر کسی پوشیده نبود که دانش او هم جنبه این جهانی و هم سویه آن جهانی داشت. او استاد ۲ جهان واقعی و جهان حقیقی بود. هدیه نهایی نیز در مرحله بازگشت نثار او و بلکه همه مردم ایران شد. شهادت هدیه نهایی او بود که دانش عمیقی را به مردم منتقل کرده؛ اینکه اجر هر سفر موفق، پاداشی گرانبافتی دانش‌الشعبی در عراق ادغام (ادغام جذفی) شود، بنابراین بود که حاج‌قاسم به مردم ایران داد تا آنها برای قدم گذاشتن در سفر زندگی کمتر تردید کنند و از ضدقهرمان مرگ‌خواه نهراسند.